

بررسی دو روایت از ماجرای جیش اسامه^۱

دکتر عبدالرحیم قنوات

عضو هیأت علمی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی

دانشگاه فردوسی مشهد

abdolrahimghanavat@yahoo.com

چکیده

از ماجرای مشهور سپاه اسامه دو روایت در دست گرفته است: روایت مورخان سده‌های اول هجری (واقدی، ابن سعد، ابن هشام، یعقوبی، بلاذری، طبری) و روایت متکلمان شیعه که عمدتاً توسط شیخ مفید در کتاب *الارشاد* بیان شده است. مورخان مذکور با در نظر گرفتن حوادث قبل و همزمان با این رخداد آن را گزارش کرده‌اند، ولی روایت و تحلیل شیخ مفید از این ماجرا با توجه به پیامدهای آن (از نظر شیخ) صورت پذیرفته است و می‌توان آن را تبیین و تحلیلی ناظر به نتیجه و غایت آن قلمداد کرد. روایت مورخان مذکور، با نوعی آسان‌گیری توأم است و آنان در شناخت و ثبت جزئیات این واقعه مهم اهتمام کافی به کار نبسته‌اند، اما محتوای روایت شیخ مفید نیز ضمن ناسازگاری با جایگاه معنوی و حتی سیاسی پیامبر (ص)، به دلیل عدم توجه کافی به عوامل قبل و همزمان با این واقعه مقبول نمی‌نماید.

کلید واژه‌ها: جیش اسامه، شیخ مفید، مورخان و متکلمان.

مقدمه

پیامبر در واپسین روزهای حیات خود تصمیم گرفت سپاهی را که شخصیت‌های بزرگ مهاجر و انصار در آن حضور داشتند، به فرماندهی اسامه بن زید بن حارثه به سرحدات شام بفرستد. پس برای او پرچمی بست و به مردم دستور داد با او همراه شوند. در این میان عده‌ای به سخن آمدند و به انتقاد از نصب فرماندهی جوان و

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۶/۱۱/۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۱۲/۲۲.

کم‌تجربه بر بزرگان مهاجر و انصار پرداختند. پیامبر در حالی که بیمار بود، به مسجد رفت و با تأیید مجدد اسامه، از مسلمانان خواست هرچه زودتر همراه او راهی رزمگاه شوند. مسلمانان به حرکت درآمدند و در جُرف، اردوگاه مدینه، اردو زدند، اما در این هنگام بیماری پیامبر شدت گرفت و سپاهیان به رغم تأکید آن حضرت، از حرکت خودداری کردند و منتظر روشن شدن وضعیت او ماندند. سرانجام با درگذشت پیامبر، اسامه و سپاه او به مدینه برگشتند. ابوبکر که به خلافت رسید، این سپاه را بازسازی و اعزام کرد و اسامه در منطقه مورد نظر دست به عملیاتی زد و پیروزمندانه بازگشت.

از این ماجرای مشهور، دو روایت مختلف موجود است:

۱. روایت مورخان مشهور سده‌های اول هجری که در واقع روایتی تاریخی از این ماجرا ارائه داده‌اند.

۲. روایت شیخ مفید که می‌توان آن را نوعی روایت کلامی قلمداد کرد.

در توضیح تبیین و تحلیل تاریخی ماجرا باید گفت که یک تحلیل حتی‌المقدور صحیح از حادثه‌ای تاریخی، هنگامی صورت می‌پذیرد که بستر آن حادثه و کنش بازیگران آن، از منظر تقاطع دو محور افقی و عمودی بررسی شود. محور افقی عبارت است از تمامی حوادث همزمان با واقعه مورد نظر و به تعبیر دیگر، شرایط محیط بر کنش کارگزاران آن واقعه؛ و محور عمودی عبارت است از رویدادها و شرایط مرتبط قبل و بعد از واقعه یا به معنی دیگر علت‌ها و معلول‌های احتمالی آن واقعه. چنانچه مورخ در پی درک درست‌تری از واقعه باشد، باید هر دو محور را تا حد ممکن بررسی و درک کند.^۱

آنچه در آثار مورخان سده‌های اول هجری (مانند واقدی، ابن سعد، ابن هشام، یعقوبی، بلاذری و طبری) در ماجرای جیش اسامه منعکس شده است، تا حد زیادی دارای چنین ویژگی است، اما روایتی که تلقی خاص بعضی متکلمان شیعه را بازتاب می‌دهد و در کتاب مشهور *الارشاد*، اثر شیخ مفید، نویسنده بزرگ سده‌های چهارم و پنجم هجری، مطرح شده است، در حقیقت روایت و تحلیلی «ناظر به غایت و نتیجه آن» است. در چنین تحلیل و تبیینی از وقایع، عقیده بر این است که یک واقعه را

می‌توان بر اساس پیامدهای آن، درک و تبیین کرد نه بر حسب علل آن. به بیان دیگر در این نوع تحلیل، توجه تحلیل‌گر به جای علت فاعلی، به علت غایی معطوف می‌گردد.^۱ البته درباره وقایع تاریخی و کنش‌های انسانی، این نوع تحلیل جایگاه خاص خود را دارد، زیرا روشن است که یک مورخ، بدون درک مقاصد و اهداف کارگزاران یک واقعه، نمی‌تواند به درک کامل ماهیت عمل آنان نائل شود.

پرسشی که می‌توان مطرح کرد، این است که کدام یک از این دو روایت کامل‌تر و به واقعیت نزدیک‌ترند؟ آیا روایت مورخان سده‌های اول هجری پذیرفتنی است، یا روایت غایت‌گرایانه و کلامی شیخ مفید؟ هدف این مقاله یافتن پاسخ این سؤال از طریق بررسی و مقایسه این دو روایت است. بدین منظور سؤالاتی مطرح و پاسخ آنها از دیدگاه صاحبان این دو روایت ارائه خواهد شد.

۱. اعضای سپاه اسامه چه کسانی بودند؟

بر اساس گزارش مورخان سده سوم، مهاجرین، بخصوص تمامی بزرگان این گروه، مأموریت داشتند که در سپاه اسامه حاضر شوند. واقدی از آن جمله عمر بن خطاب، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو را برمی‌شمرد. بر اساس گزارش او گروهی از انصار از جمله قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم نیز مأمور به شرکت در این سپاه بودند.^۲ ابن سعد^۳ و یعقوبی^۴ و بلاذری^۵ ابوبکر را نیز از اعضای این لشکر دانسته‌اند، ولی مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف* این مطلب را قطعی ندانسته و آورده است که بر سر این موضوع اختلاف نظر وجود دارد. و خود به حضور زبیر بن عوام در سپاه اسامه اشاره کرده است.^۶ از میان نویسندگان سده‌های بعد، ابن کثیر نیز معتقد است که ابوبکر مأمور به شرکت در این سپاه نبوده و در این باره به

۱. همو، ۱۳۱-۱۳۲.

۲. واقدی، ۳/۱۱۱۸.

۳. ابن سعد، ۲/۱۹۰.

۴. یعقوبی، ۱/۵۰۹.

۵. بلاذری، ۲/۱۱۵.

۶. مسعودی، ۲۴۱.

دستور پیامبر، برای خواندن نماز به جای او در ایام بیماری، استناد کرده است.^۱ در روایت شیخ مفید نیز به حضور گروه فراوانی از مسلمانان، بخصوص بزرگان مهاجر و انصار (مقدمی المهاجرین و الانصار) در سپاه اسامه اشاره شده است^۲، با وجود این، از آن میان، تنها به ذکر نام عمر و ابوبکر بسنده کرده است.^۳

۲. هدف پیامبر از ترتیب دادن چنین سپاهی و برگزیدن چنین فرماندهی چه بود؟

منابع تاریخی گزارش کرده‌اند که بعد از شکست مته (سال ۸ق) که در جریان آن دوتن از خویشاوندان نزدیک پیامبر (زید بن حارثه، پسر خوانده و جعفر بن ابی طالب، پسرعموی او و عبدالله بن رواحه) که مسلمانانی برجسته نیز به شمار می‌آمدند، به شهادت رسیدند، آن حضرت همواره و به شدت از این ماجرا ابراز تأسف و اندوه می‌کرد. از این رو، حدود دو هفته مانده به درگذشت خویش، دستور فراهم آمدن سپاهی برای رفتن به سرحدات شام و شبیخون زدن به رومیان را صادر کرد.^۴ بر این اساس شاید بتوان انتخاب اسامه را به دلیل انگیزه قوی وی برای هدایت این عملیات انتقامی تلقی کرد؛ او در نبرد مته، پدرش را از دست داده بود و به صورت طبیعی انگیزه زیادی برای رفتن به این جنگ داشت.

اما شیخ مفید در گزارشی متفاوت آورده است: نظر پیامبر آن بود که بزرگان انصار و مهاجر را همراه اسامه از مدینه بیرون بفرستد تا کسانی که در خلافت طمع بسته بودند، هنگام درگذشت او، در شهر نباشند و کار جانشین او بدون منازعه تثبیت شود.^۵

۳. چه کسانی از فرماندهی اسامه انتقاد کردند و به کارشکنی پرداختند؟

در منابع تاریخی به صورت دقیق به نام این افراد اشاره نشده است. بلاذری به صورت

۱. ابن کثیر، ۵/ ۱۹۵-۱۹۶.

۲. مفید، ۱۶۶.

۳. همو، ۱۶۸-۱۶۹.

۴. واقدی، ۳/ ۱۱۱۷.

۵. مفید، ۱۶۷.

کلی آورده است که مردم در این باره به حرف آمده بودند^۱، واقدی گفته است که برخی مهاجرین به سخن آمدند^۲، طبری نیز از قول ابن عباس آورده است که منافقان معترض شدند^۳. تنها کسی که در منابع تاریخی به صورت مشخص از او نام برده شده است، عیاش بن ابی ربیع مخزومی^۴ است که گفته‌اند، شدیدتر از همه به اعتراض و انتقاد پرداخت.^۵

اما در گزارش شیخ مفید، به صورت کلی، به تمرّد گروهی از اصحاب و حتی توبیخ آنان از طرف پیامبر اشاره شده است، با وجود این، از آن میان تنها از ابوبکر و عمر نام برده است.^۶

۴. دلیل انتقادات و اعتراضات و تعلل در حرکت سپاه چه بود؟

از مجموعه گزارشهای منابع تاریخی، می‌توان نتیجه گرفت که کار سپاه اسامه سه مرحله داشت و در هر مرحله وضع متفاوت از مراحل دیگر بود:

۱. از روز دوشنبه، چهار روز مانده به پایان ماه صفر (۲۶ یا ۲۷ صفر) سال ۱۱ هجری که پیامبر دستور آماده شدن مسلمانان را صادر کرد، تا فردای آن روز که اسامه به عنوان فرمانده سپاه معرفی شد. در فاصله این بیست و چهار ساعت، سخن مخالفی گفته نشد و مسلمانان بسرعت آماده شرکت در سپاه شدند.^۷
۲. از روز سه‌شنبه، سه روز مانده به پایان ماه صفر (که پیامبر اسامه را به عنوان

۱. بلاذری، ۱۱۵/۲.

۲. واقدی، ۱۱۱۸/۳.

۳. طبری، ۱۸۶/۳.

۴. از قبیله مخزوم، پسرعموی خالد بن ولید و نیز پسرعمو و برادر رضاعی ابوجهل بود. از سابقین در اسلام بود و از مهاجرین به حبشه. به مدینه نیز مهاجرت کرد، اما ابوجهل او را با حيله‌ای فریفت و به مکه برگرداند و حبسش کرد و پیامبر در قنوت نماز برای رهایی او دعا کرد. در جنگ یمامه یا به قولی در جنگ یرموک به شهادت رسید؛ نیز گفته‌اند در شام یا مکه به مرگ طبیعی درگذشت. راوی حدیثی از پیامبر است (رک: ابن اثیر، ۲۱/۴، ۲۲؛ ابن حجر، ۶۲۴/۴، ۶۲۳).

۵. واقدی، ۱۱۱۸/۳؛ بلاذری، ۴۷۴/۱.

۶. مفید، ۱۶۹.

۷. واقدی، ۱۱۱۷/۳.

فرمانده معرفی کرد) تا روز شنبه ۱۰ ربیع الاول: روز چهارشنبه دو روز مانده به پایان ماه صفر، بیماری پیامبر آشکار و او گرفتار سردرد و تب شد. روز پنجشنبه آن حضرت با دست خود برای اسامه پرچمی بست و دستور داد عازم اردوگاه جُرف شود.^۱ به نظر می‌رسد از آغاز این مرحله بود که اولین مخالفت‌ها آغاز شد. کسانی که در این هنگام اعتراض می‌کردند، به این نکته معترض بودند که چگونه جوانی ۱۷،^۲ ۱۸،^۳ ۱۹ یا حداکثر ۲۱ ساله^۴ به فرماندهی سپاهی منصوب شده که اعضای آن بزرگان مهاجرین و انصار هستند (امر غلاماً حدثاً علی جِلَّة المہاجرین و الانصار).^۵ شاید آنچه مخالفت آنان را شدیدتر می‌کرد، سابقه نظامی اندک اسامه بود. اسامه به دلیل خردسالی در دو غزوه مشهور بدر و احد حضور نداشت^۶ و پیش از این، تنها در یک یا دو سریه نظامی حضور یافته بود: واقدی تنها به حضور او در سریه غالب بن عبدالله لیثی در سال ۸ ق اشاره کرده است. به گزارش همو، اسامه در این جنگ به دلیل عملکردش، با انتقاد فرمانده سپاه و حتی شخص پیامبر روبرو شد.^۷ اما ابن سعد به حضور او در دو سریه غالب بن عبدالله در ماههای رمضان سال ۷ ق و صفر سال ۸ ق اشاره کرده است و ماجرای انتقاد به او را نیز مربوط به سریه سال هفتم دانسته است.^۸ اسامه البته در غزوه حنین نیز حضور داشت و در لحظات بحرانی جنگ ایستادگی نشان داد،^۹ ولی ظاهراً در چشم منتقدین، شرکت در این دو یا سه جنگ، نمی‌توانست پشتوانه نظامی مناسبی برای فرماندهی سپاهی مرکب از مهاجرین و انصار، آن هم در نبردی چنین حساس به شمار آید. مخالفتی که در این مرحله چهره بست از طرف منافقین و

۱. همان جا.

۲. یعقوبی، ۱ / ۵۰۹.

۳. مسعودی، ۲۴۱.

۴. بلاذری، ۲ / ۱۱۶.

۵. ابن هشام، ۴ / ۶۵۰.

۶. واقدی، ۱ / ۲۱، ۲۶۶.

۷. همو، ۲ / ۷۲۳-۷۲۵؛ بلاذری، ۲ / ۱۱۶.

۸. ابن سعد، ۲ / ۱۱۹، ۱۲۶.

۹. طبری، ۳ / ۷۴.

گروهی از مهاجرین، بخصوص عیاش بن ابی ربیع مخزومی بود.^۱

۳. روز دهم ربیع الاول، پیامبر که از این مخالفت‌ها باخبر و بشدت ناراحت شده بود، در حالی که سخت بیمار بود، به مسجد رفت و خطاب به مردم چنین گفت که: آنان قبلا امارت پدر اسامه، زید، را نیز عیب گرفته بودند، ولی هم پدر و هم پسر لایق این مقام بوده‌اند. او اسامه را از محبوب‌ترین افراد نزد خویش معرفی کرد، و از مردم خواست همراه اسامه حرکت کنند و بر این موضوع تأکید کرد.^۲ به نظر می‌رسد با این اقدام پیامبر، مخالفت‌ها فروکش کرد. چون واقدی آورده است که در این هنگام، مردم همراه اسامه راهی جرف شدند. ظاهرا از این به بعد، تعللی که در کار سپاه رخ داد، ناشی از نگرانی سپاهیان از حال پیامبر بود که بلافاصله رو به وخامت نهاد،^۳ تا جایی که خود اسامه نیز دچار تردید شد. واقدی آورده است که در این هنگام، ام ایمن، مادر اسامه، از پیامبر خواست اجازه دهد اسامه در اردوگاه بماند و به طرف شام حرکت نکند؛ زیرا به دلیل نگرانی از شرایط پیش آمده، وی قادر به انجام مأموریت خود نیست، ولی آن حضرت نظر او را نپذیرفت.^۴ موضوع دیگری که سپاهیان را دچار تردید و تعلق کرد، خبر خروج طلیحه منتبئی بود. پیشتر مسیلمه کذاب در یمامه و اسود عنسی در یمن چنین ادعایی درانداخته بودند و اکنون خبر رسید که طلیحه خروج کرده است. طبری از قول ابن عباس آورده است که رسیدن این خبر، بر تعلق و تردید سپاهیان افزود.^۵ فردای آن روز که یکشنبه بود، اسامه به مدینه آمد و حال پیامبر را بسیار وخیم دید و به اردوگاه بازگشت،^۶ ولی دل نگران اوضاع پیش آمده، از حرکت به سوی شام خودداری کرد و صبح روز دوشنبه (۱۲ ربیع الاول و روز درگذشت پیامبر) دوباره به مدینه آمد. این بار حال پیامبر بهتر بود و به او دستور داد تا به سوی شام حرکت کند. اسامه به جرف برگشت و فرمان حرکت سپاه را صادر کرد، ولی پیش از حرکت، فرستاده‌ای از جانب مادرش ام‌ایمن رسید که خبر آورده بود، پیامبر در حال

۱. واقدی، ۱۱۱۸/۳-۱۱۱۹؛ بلاذری، ۱۱۵/۲.

۲. ابن هشام، ۴/۶۵۰.

۳. واقدی، ۳/۱۱۱۹.

۴. طبری، ۳/۱۸۶.

۵. واقدی، ۳/۱۱۱۹-۱۱۲۰.

احتضار است. اسامه همراه عمر بن خطاب و ابوعبیده بن جراح به مدینه برگشت و در واپسین لحظات عمر پیامبر، بر بالین او حاضر شد. همان روز و به دنبال درگذشت آن حضرت، سایر سپاهیان نیز به مدینه برگشتند.^۱

اما شیخ مفید تنها سوء نیت ابوبکر و عمر را مهم دیده. او دلیل مخالفت و تمرد گروهی را که خود نیز به آنان اشاره کرده، بیان نکرده و تنها به تخلف ابوبکر و عمر از دستور پیامبر پرداخته که با هدف ناکام گذاشتن نقشه آن حضرت و مانع شدن از تحقق خلافت علی (ع) صورت گرفت.

تجزیه و تحلیل این دو گزارش، شاید به میزان زیادی تفاوت دو نگاه (تاریخی و کلامی) نسبت به واقعه‌ای واحد را آشکار سازد:

در روایت مورخان سده‌های اول هجری، وقایع قبل و همزمان با تشکیل جیش اسامه مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس عوامل تشکیل جیش اسامه اینهاست:

الف. شکست مسلمانان در نبرد با رومیان در جنگ موته؛

ب. شهادت سه تن از صحابه بزرگ و خویشاوندان نزدیک پیامبر (زید، جعفر و عبدالله بن رواحه) و ناراحتی مستمر ایشان از این ماجرا.

در چهارچوب این روایت آنچه موجب تعلل در کار سپاه شد، چند عامل همزمان با آن بوده است که عبارت‌اند از:

الف. اعتراض مردم و بخصوص برخی مهاجرین به انتصاب فرماندهی جوان؛

ب. کارشکنی منافقان؛

ج. بیماری پیامبر؛

د. خبر خروج پیامبران دروغین.

بر اساس روایات مورخان نام برده، این عوامل در مجموع، شرایط نامناسبی برای حرکت سپاه فراهم آوردند.

اما در روایت شیخ مفید، ماجرای جیش اسامه و حرکت نکردن آن به سوی شام، در ارتباط با واقعه بعد از آن، یعنی ماجرای سقیفه بنی‌ساعده و کنار زده شدن علی (ع) و انتخاب ابوبکر به خلافت، تحلیل شده است (بر این اساس است که می‌توان تحلیل شیخ را نوعی تحلیل ناظر

۱. همو، ۳/ ۱۱۲۰؛ ابن سعد، ۲/ ۱۹۱.

به نتیجه غایت‌گرایانه تلقی کرد). بر اساس این تحلیل، عامل اصلی تصمیم پیامبر به اعزام جیش اسامه، نقشه آن حضرت برای دور کردن بزرگان مهاجر و انصار از مدینه و فراهم آوردن زمینه تحقق خلافت علی(ع) بدون مخالفتی از جانب آنان، و عامل تعلل و تأخیر در کار سپاه نیز تنها کوشش برخی از بزرگان برای ناکام گذاشتن این تدبیر پیامبر بوده است. این چنین مشاهده می‌شود که در روایت مورخان، تشکیل جیش اسامه دارای دو علت (شکست موته و ناراحتی پیامبر از شهادت جعفر، زید و عبدالله) است، ولی در روایت شیخ مفید، این ماجرا دارای یک علت (نقشه پیامبر برای از بین بردن موانع تحقق خلافت امام علی) است. اما عوامل تأثیرگذار بر تأخیر در حرکت سپاه، از نظر متکلمی مانند شیخ مفید، باز هم تنها یک عامل بوده، و آن هم واقعه‌ای است که بعد از آن رخ داده، یعنی مخالفت با ماجرای خلافت علی(ع)، ولی در روایت مورخین، این عوامل به چهار عامل همزمان افزایش پیدا کرده است (بیماری پیامبر، کارشکنی منافقان، اعتراض مهاجران و بالا گرفتن کار متنبیان).

بررسی و نقد دو روایت

هر دو روایت اشکالاتی دارند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت:

مهمترین اشکال در روایت مورخین از ماجرای جیش اسامه، عدم ذکر جزئیات مخالفت‌های صورت گرفته با فرماندهی اسامه است. در منابع تاریخی مذکور، آنجا که از مخالفت عده‌ای از صحابه با فرماندهی اسامه سخن به میان آمده است، نامی از این عده به چشم نمی‌خورد. تنها کسی که از او نامی به میان آمده است، عیاش بن ابی ربیع مخزومی است که به دلیل شدت مخالفتش، راویان تاریخی قادر نبوده‌اند نام او را نادیده بگیرند. به هر حال این درجه مخالفت از طرف گروهی از صحابه و معطل گذاشتن سپاه، به رغم تأکیدات مکرر پیامبر مبنی بر حرکت به سوی شام، «واقعه»‌ای است مهم که از هر نظر شایستگی آن را داشته است که مورخین بیش از این به جزئیات آن توجه نشان دهند. اصولاً آنچه رفتاری را تبدیل به یک «واقعه» می‌کند و به آن ارزش ثبت در منابع تاریخی می‌بخشد، غیرمعمول بودن آن است. بدون شک این رفتار صحابه را می‌توان مصداق کامل یک «واقعه» به شمار آورد، زیرا اطاعت صحابه پیامبر از ایشان در حوادث مختلف، عادت معمول و مرسوم بود، ولی این درجه مخالفت و عدم اطاعت، استثنایی و خلاف عادت بود، بنابراین شایسته بود، مورخین مذکور - که گاه جزئیاتی بسیار بی‌اهمیت‌تر از این را ثبت کرده‌اند - در پی کوشش برای دسترسی به جزئیات این واقعه و انعکاس آن در آثار خود برمی‌آمدند. متأسفانه چنین دقتی صورت نگرفته است و این قصور را

نمی‌توان بر راویان و مورخان سده‌های اول هجری بخشید.

از طرف دیگر این نویسندگان در کتابهای خود، هیچ توجهی به نتیجه و فرجام این نافرمانی نشان نداده و بدین‌وسیله حتی در چهارچوب تحلیل دو محوری آن، به معلول‌های آن پرداخته‌اند. فارغ از اینکه هدف پیامبر از اعزام این سپاه را خارج کردن صحابه از مدینه بدانیم، باید به این نکته توجه کرد که بدون تردید، چنانچه سپاه اسامه در موعد مقرر از مدینه خارج شده بود، هنگام درگذشت پیامبر، شهر از صحابه بزرگ خالی بود و احتمالاً موضوع جانشینی آن حضرت، صورتی دیگر به خود می‌گرفت.

اما در خصوص روایت شیخ مفید نیز ملاحظاتی وجود دارد:

۱. آیا توسل پیامبر به شیوه‌ای کاملاً سیاسی (به معنی معمول آن)، یعنی فریفتن مهاجرین و انصار و دور کردن آنان به بهانه جهاد از مدینه و قرار دادن آنان در برابر عملی انجام شده، با شأن پیامبر و مقامی که شیعیان برای منصب خلافت قائل‌اند، سازگار است؟

۲. روشن است نویسنده‌ای که در پی ارائه تحلیلی حتی‌المقدور دقیق از وقایع تاریخی است، به هدف خود دست نخواهد یافت، مگر آنکه تمامی داده‌ها و شواهد مرتبط با واقعه مورد نظر را بررسی و در تحلیل خود مد نظر قرار دهد. وانهادن مجموع عوامل قبل و همزمان با ماجرای جیش اسامه و تأکید بر تنها یک عامل، آن هم عامل و علت غایی، و مسلم فرض کردن آن، نه تنها از شأن تاریخی چنین تحلیلی می‌کاهد، بلکه حتی ارزش کلامی آن را با چالش مواجه می‌سازد.

۳. نسبت دادن طرح چنین نقشه‌ای به پیامبر، در حقیقت انتساب نوعی بی‌تدبیری - عیاداً بالله - به آن حضرت است؛ زیرا آشکار است که اگر هدف چنین طرحی دور کردن بزرگان مهاجر و انصار از مدینه بوده است، در چیدن مقدمات آن، به همه جوانب امر توجه کافی صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد آنچه در انتصاب اسامه مدنظر پیامبر بود، هم لیاقت فردی او و هم انگیزه زیاد او برای شرکت در این نبرد انتقام‌جویانه بود. فرماندهی این سپاه توسط اسامه در دوره خلافت ابوبکر و انجام موفقیت‌آمیز این مأموریت، نشان دهنده صحت انتصاب پیامبر و دیدگاه صرفاً نظامی او در این باره است. روشن است که اگر روایت شیخ مفید را بپذیریم، به این نتیجه خواهیم رسید که انتصاب فرماندهی که به دلیل سن کم و نداشتن سابقه‌ای قابل توجه، موجب اعتراض و انتقاد گروهی از صحابه شد و یکسره نقشه آن حضرت را بر

هم زد، اقدامی حساب شده نبوده است. بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر از تصمیم بزرگان صحابه برای برهم زدن برنامه خلافت علی (ع) آگاه بود و برای دور کردن آنان از مدینه نقشه کشید، ولی دیگر با انتصاب چنین فرمانده‌ای، بهانه تمرّد و وقت‌کشی به آنان داد؟ اگر سپاه اسامه تنها با هدف دور کردن بزرگان مهاجر و انصار از مدینه تشکیل شده بود، کافی بود پیامبر یکی از همان بزرگان را به جای اسامه به فرماندهی بگمارد و به این وسیله بهانه را از دست آنان سلب کند و تدبیر خود را تحقق بخشد. جالب اینکه بر اساس گزارشی که طبری آورده است، انصار حتی بعد از درگذشت پیامبر، با انتصاب او موافق نبودند و به خلیفه پیغام فرستادند که فردی مسن‌تر و با تجربه‌تر را به جای او بگمارد.^۱

۴. آیا تأکید فراوان بر تمرّد ابوبکر و عمر و وانهادن اعتراضات و معترضین دیگر، از واقع‌نمایی این روایت نمی‌کاهد؟ باید توجه داشت که همانگونه که گفتیم، برخی منابع در مورد مأمور بودن ابوبکر به حضور در جیش اسامه تردید کرده‌اند.^۲ صرف‌نظر از عقیده ابن‌کثیر مبنی بر ناسازگار بودن حضور ابوبکر در سپاه، با مأمور شدن او برای خواندن نماز جماعت در ایام بیماری پیامبر، آنچه بر این تردید دامن می‌زند، این است که ابوبکر، همان روز درگذشت پیامبر، صبح هنگام وقتی حال ایشان را بهتر دید، با اجازه او، راهی منزل خود در سُنْح (مکانی بیرون شهر مدینه) شد، و این درست همان هنگامی بود که اسامه به دستور پیامبر راهی جُرف می‌شد تا سپاهش را دستور حرکت دهد.^۳ چنانچه گزارش شیخ مفید مبنی بر توبیخ قبلی ابوبکر از جانب پیامبر به دلیل عدم همراهی با جیش اسامه درست باشد، چگونه می‌توان پذیرفت؛ آن حضرت که چند روز پیش او را به دلیل عدم همراهی با اسامه، توبیخ کرده بود، اکنون به وی اجازه دهد که به سُنْح رود؟ البته این مشکل را می‌توان با رد روایت‌های مربوط به اجازه گرفتن ابوبکر از پیامبر برای رفتن به سُنْح تا حدی حل کرد. در مورد عمر نیز باید به این نکته اشاره کرد که در منابع تاریخی مذکور، گزارشی از تمرّد او نیامده،

۱. طبری، ۳/ ۲۲۶.

۲. مسعودی، ۲۴۱.

۳. واقدی، ۳/ ۱۱۲۰.

بلکه آمده است که او اعتراض و انتقاد شماری از مهاجرین و انصار نسبت به فرماندهی اسامه را پاسخ داد و سپس خبر مخالفت این عده را به پیامبر رساند.^۱ طبیعی است که اگر بخواهیم در این باره سخنی جز این بگوییم، چاره‌ای باقی نمی‌ماند مگر جستجویی گسترده‌تر در منابع معتبر تاریخی برای یافتن روایتهایی معارض.

ختم کلام اینکه بروز برخی آراء و اقدامات در خصوص جانشینی پیامبر، از طرف گروهی از صحابه در واپسین روزهای زندگی آن حضرت، موضوعی غیر قابل انکار است، ولی البته درک هدف و مقصد کارگزاران این حوادث نیز موضوعی چندان سهل و آسان نیست و ضروری است به صورتی عمیق‌تر و گسترده‌تر بررسی شود. مهم این است که هرگونه بررسی و تحلیل در باره موضوعی چنین حساس و مناقشه‌برانگیز باید متکی به اسناد تاریخی و استدلال‌های معقول باشد. در این روند مهم، عدول از معیارهای علم تاریخ و به دست دادن تحلیل‌های نارسا، نه تنها گرهی از ابهامات این قضیه نخواهد گشود، بلکه بیش از پیش بر تعقید و پیچیدگی‌های آن خواهد افزود.

کتابشناسی

- ابن اثیر، *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*، دارالفکر، بیروت ۱۹۸۹.
- ابن حجر، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، تحقیق احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵.
- ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۹۸۵.
- ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، تحقیق احمد ابوملحم، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- ابن هشام، *السیرة النبویة*، تصحیح مصطفی السقاء، ...، بیروت، المکتبة العلمیة، بی تا.
- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل

الساوی، قاهره، دارالساوی، بی تا.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران،
کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶.

واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تصحیح مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الاعلمی
للمطبوعات، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۹.

یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر
کتاب، ۱۳۴۷.